

مترجمي که زمان را از دست نداد

يکي از غم‌انگيزترين خبرهاي دومين ماه پاييز سال پيش که بخشي از رنگين‌ترين برگ‌هاي درخت کتاب ما را غارت کرد، خبر درگذشت مهدي سحابي بود.



او مترجمي بود که بيش از هر چيز نامش يادآور آثار مهمي است که به دست او ترجمه شده‌اند و در دسترس کتابخوان‌ها قرار گرفته‌اند؛ از اثري سترگ مثل «#در جستجوي زمان از دست رفته» مارسل پروست بگير تا آثار سخت و دشوار سلين و ترجمه مجدد آثار کلاسيکي مثل مادام بوواري و ژول ورن. نام مهدي سحابي به عنوان يکي از باسليقه‌ترين و باشناخت‌ترين مترجمان دهه‌هاي اخير با نام مارسل پروست گره خورده است. او که ويرايش دوم و کامل رمان 8 جلدي «#در جستجوي زمان از دست رفته» مارسل پروست را بتازگي منتشر کرده بود، 10 سال از زندگي‌اش را صرف ترجمه اين اثر کرد. پروست که اين اثر بزرگ را در کارنامه ادبي‌اش دارد، حتي براي فرانسه‌زيان‌ها نويسنده‌اي متفاوت و بسيار روشنفکر محسوب مي‌شود. او که از خانواده‌اي نيمه‌اشرافي بود زندگي 49 ساله‌اش را سرمايه کرد تا اين اثر را به انجام برساند و با وجود بيماري شديد از استراحت امتناع کرد تا مبدا کتابش نيمه‌تمام بماند. سحابي در طول زندگي واقعا پربارش به سراغ چهره‌هاي مشهور ادبي رفت و جدا از «#در جستجوي زمان از دست رفته» مارسل پروست، «#دسته دلک‌ها» و «#مرگ قسطنطي» اثر لويي فردينان سلين، «#مرگ آرميو کروز» اثر کارلوس فونتنس، «#مادام بوواري» و «#تربيت احساسات» هر دو اثر گوستاو فلور و «#کوه خدا» اثر اري دلوکا نشان داد که علاوه بر معرفي آثار مدرن قرن بيستم، هنوز کلاسيک‌ها از جايگاه والاي خودشان برخوردارند. او تمام تلاش خود را خرج کرد تا نشان دهد زبان فارسي از توانايي بالايي برخوردار است و کاملا مي‌تواند در سطح زبان‌هاي ديگر ظاهر شود و در سطح مدرن و کلاسيک بدرخشد. سحابي مي‌گفت «#امکانات زبان فارسي مثل هر زبان ديگري است. به خصوص که زبان فارسي، زباني قديمي و متکي به دو سه زبان ديگر مانند عربي و فارسي قديم و به يك فرهنگ چند هزار ساله است. از نظر او مشکل ما فارسي‌زيان‌ها آن است که به دلايل مختلف نتوانسته‌ايم از ظرفيت‌هاي زباني خودمان استفاده کنيم.» **يك زندگي کاملا مهربانانه** مهدي سحابي در سال 1322 در شهر قزوین متولد شد و در 10 سالگي همراه خانواده‌اش به تهران مهاجرت کرد. او در هنرکده هنرهای تزئيني و بعد در فرهنگستان هنرهای زیبای شهر رم به تحصیل پرداخت. او پس از بازگشت به ایران از اوایل دهه 50 خورشیدی به روزنامه‌نگاری پرداخت و در روزنامه کیهان مشغول کار شد. اما در نهایت از سال 1360 به صورت جدی سراغ ادبیات و ترجمه آثار ادبی مهم جهان رفت و نقاشی و مجسمه‌سازی را نیز از یاد نبرد. اولین اثری که ترجمه کرد در اوایل دهه 50 کتاب کوچکی بود به نام «#نقاشی دیواری و انقلاب مکزیک»، دومی يك پاورقي بود برای روزنامه کیهان به نام «#مرگ وزیر مختار» و سومي کتابي از اينيستيسوسيلونه نويسنده مشهور ايتاليايي «#نان و شراب» بود به نام «#دانه زیر برف». «#گارد جوان» هم اثر ديگري بود که در همان سال‌هاي نخست انقلاب ترجمه شد و بعد «#مکتب ديکتاتورها» سيلونه را ترجمه کرد. **زبان، بخشي از زندگي** سحابي که به 3 زبان مسلط بود، به قول خودش يادگرفتن انگليسي را مثل همه از دبیرستان شروع کرد و زبان ايتاليايي را در آکادمي هنرهای زیبای رم و زبان فرانسه را در خيابان ياد گرفت و باز به قول خودش «#اگر بخواهم در يك جمله خلاصه کنم بايد بگويم زبان‌ها را همين‌طور عشقي ياد گرفتم، توي زندگي.» در مصاحبه‌اي گفته است: «#من هميشه آمادگي‌اي براي زبان داشتم که مثلا براي ياد گرفتن رياضيات نداشتم. در امتحان نهايي دبیرستان در زبان و انشا 20 گرفتم در حالي که در رياضيات و شيمي مثلا نيم گرفتم. در واقع به کمک ضرب 2 درس‌هاي انشا و انگليسي توانستم قبول شوم. بعد هم خيلي زود شروع کردم به کار با اين زبان‌ها.» با همه اين فروتنی که خاص او بود، او به هر سه زبان تسلطی عمیق داشت و در حالي که از پس ترجمه اثری اجتماعي و سياسي مثل «#مکتب ديکتاتورها» از زبان ايتاليايي بخوبي برمي‌آمد، مي‌توانست درک زبان خاص و عاميانه سلين در «#مرگ قسطنطي» را نیز درحالي که مشابهي در زبان فارسي نداشت، براي فارسي زبانان ممکن کند و «#آرزوهای بزرگ» چارلز ديکنز را از انگليسي عهد ويکتوريایي به فارسي برگرداند. او معتقد بود که در يك ترجمه خوب اصلا مترجم نبايد ديده شود. مي‌گفت: «#ترجمه يکي از فروتنانه‌ترين کارهاي دنياست. هر قدر مهارتتان بيشتر باشد و هر قدر بيشتر زحمت بکشيد بايد کمتر ديده شويد. شايد تناقض‌آمیز به نظر برسد، ولي بايد اينقدر روي متن زحمت بکشيد که زحمت شما اصلا ديده نشود. از اينجاست که به لحن مي‌رسيم... آن‌که از نويسندگان مختلف ترجمه مي‌کند و همه آنها داراي يك لحن مي‌شود، براي اين است که خودش زيادي در متن‌ها حاضر است.» او «#مرگ قسطنطي» سلين را خيلي دوست داشت چون معتقد بود اين کتاب پر از شور و عاطفه است. «#همه مي‌ميرند» سيمون دوبوار را هم به خاطر مضمونش دوست داشت و البته کتاب پروست را نیز، به قول خودش «#هم به دليل اهميت کتاب و هم به دليل زحمتي که روي آن کشيده بود» دوست داشت. سحابي در کنار دانش زباني گسترده و عميقش، از درکي والا براي انتخاب اثر براي ترجمه برخوردار بود و با کشف اثر، به خواننده کمک مي‌کرد تا در اين کشف با او شريک شود. نويسنده ايتاليايي «#اري دلوکا» يکي ديگر از نويسندگانی بود که او با ترجمه «#موتنه ويديو، کوه خدا» او را به ايرانيان معرفي کرد. «#بارون درخت‌نشين» ايتالو کالوينو و «#آب، بابا، ارباب» گاوینولدا هم از همین دست آثار هستند. **پرواز بر فراز آشيانه ماشين‌هاي قراضه** سحابي از اواخر دهه 60 هم شروع به برپايي نمايشگاه‌هاي نقاشي کرد و نخستين اين نمايشگاه‌ها که در گالري گلستان برپا شد، درباره ماشين‌هاي قراضه بود. او از قبرستان ماشين‌ها عکس گرفته بود و بعد از اين عکس‌ها نقاشي کشيده بود. پس از برپايي چند نمايشگاه در اين زمينه، به ساختن مجسمه‌هاي چوبي روي آورد و به سراغ پرنده‌ها رفت. از تابلوهاي او نزديک 20 نمايشگاه انفرادي و جمعي برگزار شد. او اين جمله آندره مالرو را دوست داشت و آن را به همه زبان‌هايي که مي‌دانست تکرار مي‌کرد: «#زندگي چيز بي‌ارزشي است و با اين همه با ارزش‌تر از آن چيزي نيست.» **آرزو پناهي**

جام‌جم